فقه و اصول، سال چهل و هشتم، شمارۀ پیاپی ۱۰۵
تابستان ۱۳۹۵، ۱۳۵-۱۱۷

درنگی در ممنوعیت ازدواج مرد مسلمان با کافر غیرکتابی*

دکتر علی اکبر کلانتری
دانشیار دانشگاه شیراز
Email: AAK1341@gmail.com

چکیده

بر اساس فتوای مشهور بلکه اجماعی در میان فقهای اسلام، ازدواج مرد مسلمان با زنان کافر غیـر اهـل کتـاب، جایز نیست. هرچند این فتوا، مبتنی بر دلیل‌های مستحکمی مانند برخی از آیات قرآنی، اجماع و شماری از روایـات است، ولی به نظر می‌رسد مورد این دلیل‌ها، زنانی است که به کفر و شرک اعتقاد دارنـد و خـود را نسـبت بـه عقایـد کفرآمیز و مشرکانه، متدین می‌دانند و از زنان فراوانی که اسلام و نیز ادیان دیگر را نمی‌شناسند و نسبت به دیـن حـق، دشمنی نمی‌ورزند و به تعبیر روایات «مستضعف» محسوب می‌شوند، انصراف دارنـد و بـر همـین اسـاس، می‌تـوان دست کم، در موارد عسروحرج، ازدواج مرد مسلمان با این‌گونه زنان و نیز باقی ماندن مرد تازه مسلمان بـر ازدواج بـا آنان را جایز دانست.

کلیدواژه‌ها: مرد مسلمان، زنان کافر غیرکتابی، مشرک، ازدواج

---

*. تاریخ وصول:۱۳۹۳/۰۲/۱۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۱۲/۲٤.

مقدمه

از مباحث مهم در فقه اسلامی، ازدواج شخص مسلمان با شخص غیرمسلمانی است که در اصطلاح فقهی از او به «کافر» تعبیر می‌شود، اهمیت این بحث را می‌توان از فراوانی احکام فقهی و گوناگونی آثار حقوقی و فرهنگی آن دریافت.

امروزه، درباره ازدواج مسلمانان با کافران، مسائلی وجود دارد که در صدر اسلام، موضوعیت چندانی نداشته است. در سده‌های آغازین اسلام، اگر مسلمانان باکافران، ارتباط و معاشرت و در پی آن، مسائل و احکامی داشتند، تقریبا همه آن‌ها، در چهارچوب کشور اسلامی و به اصطلاح آن روز «دارالاسلام» بود و بسیار کم به بیرون از مرزهای آن و به اصطلاح «دارالشرک» یا «دارالکفر» سریان می‌یافت واین درحالی است که جوامع مسلمان امروز، شاهد مناسبات و ارتباطات گسترده و نوپیدای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... با ملت‌های غیرمسلمان است و هر روز بر دامنه این ارتباطات افزوده می‌شود. گروه در خور توجهی از مسلمانان، به عنوان دانشجو، دیپلمات، نماینده تجاری، سیاسی و... در ممالکی زندگی می‌کنند که در حاکمیت نامسلمانان است و برای آنان، ازدواج با زن مسلمان، به هر دلیلی ممکن نیست، یا همراه با عسر و حرج فراوان است. نیز امروزه، شاهد اسلام آوردن برخی از شهروندان دارالکفر هستیم و این گونه نومسلمانان، یا دارای همسری از هم‌کیشان خودند و یا قصد ازدواج دارند، در فرض نخست، مسأله جواز استمرار بر ازدواج پیشین مطرح است و در فرض دوم، مساله مشروع بودن ازدواج با غیر مسلمان و این نیز روشن است که در پاره‌ای موارد، ازدواج نومسلمان با بانوی مسلمان، یا مهاجرت او به دارالاسلام برای انجام این کار، یا ممکن نیست ویا همراه با عسر وحرج شدید است.

از این رو، ضروری به نظر می‌رسد دست کم بخش‌هایی از مبحث ازدواج با کافران، با نگرش نو و با توجه به نیازهای امروزی مسلمانان و مسائل نو پیدا، مورد مطالعه قرار گیرد.

تبیین محل بحث

از متون فقهی شیعه و اهل سنت، به‌خوبی استفاده می‌شود که ازدواج زن مسلمان با مرد کافر به هر دو صورت موقت و دائم جایز نیست و این حکم، مورد اتفاق است. قرآن کریم به‌طور صریح می‌فرماید: «لاتنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا» (بقره/۲۲۱) «و زنان خود را به ازدواج مردان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، درنیاورید.»

و از همین رو محقق کرکی می‌نویسد: «بین مسلمانان اختلافی نیست در این‌که زن مسلمان، نمی‌تواند به عقد کافر درآید، بدون فرق میان گروه‌های سه‌گانه کافر.» (جامع المقاصد، ۱۲/ ۳۹۱)

مقصود از این گروه‌ها، اهل کتاب یعنی یهود و نصارا، کسانی که در مورد آنان شبهه اهـل کتـاب بـودن است مانند زردشتیان و غیر اهل کتاب مانند بت پرستان است.

اما در مورد ازدواج دائم مرد مسلمان با زنان اهل کتاب، در میان فقهای شیعه، سه قول مطرح است: ۱- حرام بودن حتی در صورت اضطرار ۲- جایز بودن حتی در صورت اختیار ۳- جایز بودن تنهـا در صـورت اضطرار.

این درحالی است که از نگاه ایشان، ازدواج موقت با این زنان، جایز است و اختلافی در این زمینه دیده نمی‌شود. (ر.ک: مفید، ٥٠٠؛ سید مرتضی، ۱۱۷؛ ابن ادریـس، ۲/ ٥٤١؛ طوسـی، النهایـه، ٢٥٤؛ محقـق کرکی، ۱۲/ ۱۳۲؛ حلبی، ۲۹۹؛ ابن حمزه، ١٤٧؛ محقق حلی، ۲/ ۲۳۸)

چنان‌که فقهای اهل سنت، ازدواج با آنان را به صورت دائم و موقت جایز می‌دانند و در این زمینه، اتفاق نظر دارند. (ر.ک: نووی، ١٦/ ۲۳۲؛ ابن قدامه، ۷/ ٥٠٠)

آن‌چه در این مقاله، مورد بحث است ازدواج مرد مسلمان با زنانی است که دارای کتاب آسمانی نیستند و به حسب تقسیم‌بندی رایج، کافران غیرکتابی محسوب می‌شوند.

باید گفت فقهای شیعه و سنی بر جایز نبودن چنین ازدواجی، اتفاق نظر دارند و وجـود تعبیراتـی ماننـد «اجماع الطائفه»، «بلاخلاف»، «اجماعا»، «اجماعا من المسلمین» و مثل آن در عبارت‌های مربوط به این موضـوع (ر.ک: طوسـی، المبسـوط، ٤/ ٢٣٩؛ ابـن زهـره، ۳۳۹؛ ابـن ادریـس، ۲/ ۱۲۰؛ علامـه حلـی، تحریرالاحکـام، ۳/ ٤٦؛ فخـرالمحققین، ۳/ ۲۱؛ شـهید اول، ١٦٦؛ صـاحب جـواهر، ۳۰/ ۲۷) نشـان از اجماعی بودن آن است.

جهت آگاهی از این اتفاق نظر و آشنایی با تعبیرات فقها در این زمینه، نگاهی به اقوال ایشـان سـودمند است.

نگاهی به اقوال فقها

شیخ طوسی (٤٦٠ ق) پس از این‌که کافران را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱- اهل کتاب ۲- کسانی که در مورد آنان، شبهه داشتن کتاب وجود دارد مانند زردشتیان ۳- کسانی که نه اهـل کتاب‌انـد و نـه در مـورد آنان، شبهه داشتن کتاب است، در مورد گروه سوم، می‌نویسد: «این گروه، بت پرستان هستند کـه ازدواج بـا ایشان و خوردن ذبیحه آنان، حلال نیست و با پرداختن جزیه، بر دین خود تثبیت نمی‌شوند (و دینشان مـورد تایید قرار نمی‌گیرد.)» (المبسوط، ٤/ ۲۱۰)

وی درجایی دیگر می‌نویسد: «واما بت پرست، ازدواج با او و خـوردن ذبیحـه اش حـلال نیسـت وبـا

پرداختن جزیه، مورد تأیید قرار نمی‌گیرد. در این مورد، اختلافی نیست.» (همان، ۲۳۹)

قاضی ابن براج (٤٨١ ق) پس از آن که ازدواج با زنـان یهـودی و مسـیحی را تنهـا در فـرض ضـرورت شدید، مباح می‌داند، در مورد ازدواج با دیگر زنان نامسلمان، با تاکید می‌نویسد: «برای مرد مسلمان، عقـد بستن بر باقی زنان نامسلمان، در هیچ حال جایز نیست.» (المهذب، ۲/ ۱۸۷)

در عبارت‌های ابن حمزه طوسی (٥٦٠ ق) نیز آمده است: «در ازدواج دائم، برابری زن ومرد در ایمـان (مسلمان بودن) شرط است و از این روی، مسلمان نمی‌تواند زن کافر را به عقد خود درآورد، مرد کـافر هـم نمی‌تواند با زن مسلمان ازدواج نماید.» (الوسیله الی نیل الفضیله، ۲۹۰)

ابن زهره حلبی (٥٨٥ ق) می‌نویسد: «عقد ازدواج با زنان کافر (هرقسم که باشند) جـایز نیسـت تـا آن گاه که اسلام آورند... دلیل بر این حکم، اجماع شیعه است...» (غنیة النزوع، ۳۳۹)

ابن ادریس حلی (٥٩٨ ق)، محقق حلی (٦٧٦ ق)، علامه حلی (٧٢٦ ق)، فخرالمحققین (۷۷۰ ق) و شهید اول (٧٨٦ ق) نیز عبارت‌هایی به همین مضمون دارند. (ر.ک: السـرائر، ۵۲۷/۲؛ شـرایع الاسـلام، ۵۲۰/۲؛ تحریرالاحکام، ۳/ ٤٦١؛ جامع المقاصد، ۳/ ۲۱؛ اللمعة الدمشقیه، ١٦٦)

صاحب جواهر، حکم یادشده را مورد اجماع همه مسلمانان می‌داند و پس از عبارت شـرایع «لایجـوز للمسلم نکاح غیرالکتابیه اجماعا» می‌نویسد: «من المسلمین فضلا عن المـؤمنین.» (جـواهرالکلام، ۳۰/ ۲۷)

چنان که گذشت اهل سنت نیز در این زمینه اتفاق نظر دارند. کاشانی (٥٨٧ ق) می‌نویسـد: «لایجـوز للمسلم أن ینکح المشرکة.» (بدائع الصنائع، ۲/ ۲۷۰). شربینی (۹۷۷ ق) نیـز می‌نویسـد: «بـر مسـلمان، ازدواج کردن با کسی که به طورکلی، فاقد کتاب (آسمانی) است حرام اسـت ماننـد کـافر وثنـی یعنـی بـت پرست و پرستنده صنم نیز در ذیل همین عنوان قرار می‌گیرد البته در صـورتی کـه ایـن دو عنـوان را متـرادف بدانیم. ولی برخی گفته‌اند: صنم یعنی بتی که مصور و دارای چهره باشد و وثن یعنی بت غیر مصـور، و بـر این اساس، هر صنمی، وثن خواهد بود نه برعکس. البته این از نظر معنای لغوی است ولی به لحاظ حکـم (حرمت)، تفاوتی بین این دو وجود ندارد.» (مغنی المحتاج، ۳/ ۱۸۷)

صاحب کتاب الفقه علی المذاهب الخمسه، این حکم را مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی می‌شمارد و می‌نویسد: «فقهای مذاهب بر این حکم متفق‌اند که ازدواج مرد و زن مسلمان با کسانی که نه کتاب آسمانی دارند و نه درباره آنان، شبهه داشتن کتاب آسمانی است، جایز نیست، و اینان عبارت‌اند از پرستش کننـدگان بت و خورشید و دیگر ستارگان و کسانی که صور مورد علاقه خود را می‌پرستند و هر زندیقی کـه ایمـان بـه خدا ندارد.» (مغنیه، ۳١٤)

از این عبارت‌ها به خوبی روشن می‌شود همه فقهای مسلمان اعم از شیعه و سنی بر جایز نبودن ازدواج مرد مسلمان با کافران غیرکتابی اتفاق نظر دارند و هیچ مخالفتی در این زمینه به چشم نمی‌خورد.

هدف این مقاله نیز مناقشه در تحقق این اجماع و نقد و بررسی وجودی آن نیست. آن چه این مقاله دنبال می‌کند بررسی گستره اجماع یاد شده و نیز بحث درباره برخی فروع این مساله با توجه به آیات و روایات مرتبط با آن و با عنایت به نیازهای امروز مسلمانان است. به دیگر سخن، نگارنده این سطور درصدد است بی آن‌که با اصل اجماع و نیز دلالت آیات و روایات یاد شده بر اصل حکم، مخالفت ورزد، ثابت کند ازدواج مرد مسلمان با گروه‌هایی از زنان که در تقسیم‌بندی بدوی و رایج، در ذیل عنوان «کافران غیرکتابی» قرار می‌گیرند جایز است.

آن چه در این عبارت‌ها دیده می‌شود آن است که فقها، به طور سربسته، ازدواج را در فرض مورد بحث، نامشروع دانسته‌اند و بسیار اندک به جوانب و فروع و آثار مساله پرداخته‌اند، آن هم به این سبب که سروکار مسلمانان، بیشتر با کافران اهل کتاب بوده است و معاشرت و ارتباط بسیار ناچیزی با کافران غیرکتابی داشته‌اند.

اوج ارتباط با این گروه، در سال‌های نخست بعثت بود که شمار ناچیز مسلمانان مکه، با مشرکان و بت پرستان این شهر داشتند، این ارتباط هم پس از برهه‌ای کوتاه، با مهاجرت مسلمانان به مدینه، بسیار محدود شد. گسترش ارتباط میان مسلمانان و اهالی مکه، پس از فتح این شهر بود که در آن زمان هم مشرکان این شهر ایمان آوردند.

به طور کلی می‌توان گفت پیش از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص)، تمامی اهالی جزیرة العرب، اسلام آوردند و یا با پذیرش قانون ذمه و پرداخت جزیه، بر دین خود باقی ماندند و قانون یادشده هم که ویژه اهل کتاب بود.

اما همان گونه که در آغاز مقاله اشاره گردید، وضعیت امروزی جهان اسلام، تفاوت‌های زیادی با موقعیت صدر اسلام دارد. دامنه ارتباطات و معاشرت‌های مسلمانان با نامسلمانان، گسترش روزافزونی پیدا کرده است و می‌توان گفت در تمامی ممالک جهان، مسلمانان کم و بیش حضور دارند و با پیروان ادیان گوناگون در تماس و ارتباطند.

در زمان صدر اسلام، اگر مسلمانی در ممالک غیر اسلامی یافت می‌شد، یا رزمنده‌ای بود که به اسارت افتاده بود و یا تاجری که چند صباحی را در آن ممالک می‌گذرانید؛ اما در عصر حاضر، گاه دانشجویان مسلمان ناچارند برای تحصیل، چندین سال از عمر خود را در ممالک غیر اسلامی بگذرانند، مصالح سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... هم ایجاب می‌کند کشورهای اسلامی، به طور دائم در این گونه

ممالک، سفیر، دیپلمات و... داشته باشند و نیز برخی شرکت‌ها و تجار مسـلمان در ایـن کشـورها، دفتـر و نماینده دائمی دارند.

افزون بر این‌ها، امروزه شاهد رشد اسلام‌گرایی در سرزمین‌های غیراسلامی هستیم و روشن است بـرای این‌گونه مسلمانان، همیشه ازدواج با بانوی مسلمان، میسر نیست و یا همراه با عسر وحرج فراوان است.

نتیجه آن‌که باید به این مسأله، با نگاهی نو نگریست و با ملاحظه مجدد کلمات فقها و دلیل‌هایی که در این زمینه عرضه داشته‌اند، برای این‌گونه مشکلات، راه حلی شرعی و فقهی اندیشید. ما در همین راستا، بـه بررسی دو فرع می‌پردازیم که تاکنون در متون و مباحث فقهی، به بحث گذارده نشده است.

فرع نخست

مرد مسلمانی در یکی از ممالک کفر و به اصطلاح «دارالکفر» زندگی می‌کند که نیاز ضروری به همسر دارد، به گونه‌ای که در صورت ترک ازدواج، به عسر و حرج شدید یا گناه و آلودگی می‌افتد. بـانوی مسـلمان یا اهل کتاب هم یافت نمی‌شود. آیا وی می‌تواند از زنان آن دیار، فردی را که ضمنا هیچ تعصـب و عـداوتی نسبت به اسلام ندارد، بلکه از اساس، اسلام را نمی‌شناسد، به عقد ازدواج درآورد، به ویژه اگر امید دارد این ازدواج، سبب اسلام آوردن همسرش نیز خواهد شد؟

می‌توان حکم این مساله را از دو منظر حکم اولی و حکم ثانوی، مورد بررسی قرار داد.

به لحاظ حکم اولی، می‌توان گفت هرچند چنین زنی، در تقسیم‌بندی رایج، در زمـره کـافران غیرکتـابی محسوب می‌شود، ولی به دلایلی چند، عنوان «کافر غیرکتابی» از این گونه زنان انصراف دارد.

نخست آن‌که آن چه در عبارات مذکور از فقها شاهدیم، عناوینیماننـد: «عبـدة الاوثـان»، «الـوثنی»، «عابدة الوثن»، «عابدة الصنم»، «الکافرة»، «المشرکة»، «عبدة النیران و الشمس» و مانند این‌هاست.

چنان‌که پیدا است، همه این عناوین، ظهور در افرادی دارند که بـه کفـر و شـرک خـود اعتقـاد دارنـد و نسبت به معبودها و بت‌های خود ابراز تدین می‌کنند، یعنی کسانی ماننـد بـت پرسـتان و مشـرکان مکـه در گذشته و بت پرستان متعصب برخی کشورها در امروز.

سخنان واژه‌شناسان پیرامون ماده کفر و مشتقات آن نیز تأیید کننده همین برداشت اسـت. فیروزآبـادی و ابن منظور نوشته‌اند: «کفر نعمة الله: حجدها و سترها» (القـاموس المحـیط، ۲/ ۱۸۰، مـاده کفـر؛ لسـان العرب، ۱۲/ ۱۱۸، ماده مزبور) «نسبت به نعمت خدا کفر ورزید، یعنی آن را انکار نمود و پنهان داشت.»

ابن منظور می‌افزاید: «کل من ستر شیئا فقد کفره وکفره»، «هرکس چیزی را پوشانید، می‌گویند کفـره و کفره» (همان)

راغب اصفهانی نیز می‌نویسد: «الکفر فی اللغة: ستر الشیء.» (مفردات الفاظ القرآن، ۷۱٤)

لغات دانان یاد شده به این نکته اشاره می‌کنند که اگر به شخص «کشاورز»، «کافر» می‌گویند بدان سبب است که بذر را با خاک می‌پوشاند و چنان چه از «شب تاریک» تعبیر به‌کافر می‌کنند بر این اساس است که تاریکی‌اش، اشیا را می‌پوشاند و اگر به «دریا» کافر گفته می‌شود، از این رو است که اشیای درون خود را پنهان می‌دارد و نیز کافر نامیده شدن «ابر» بدان جهت است که خورشید را می‌پوشاند. (همان منابع)

راغب درجایی دیگر می‌نویسد: «استعمال لفظ کافر، به صورت مطلق و بدون قید، در مورد شخصی متعارف است که وحدانیت خدا یا موضوع پیامبری و یا دین و یا هرسه این‌ها را انکار نماید.» (مفردات الفاظ القرآن، ۷۱۵)

ابن منظور با تفصیل بیشتر می‌نویسد: کفر، دارای چهارقسم است: کفر انکار، کفر جحود، کفر معانده و کفر نفاق. کفر انکار آن است که شخص، با قلب و زبانش، خدا را انکار کند و به وحدانیت خدا اعتراف ننماید و برحسب روایتی، آیه ان الذین کفروا سواء علیهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون. (بقره/٦) اشاره به این قسم کفر است. کفر جحود، آن است که شخصی، نسبت به حق، اعتراف قلبی دارد ولی با زبان اقرار ننماید مانند کفر ابلیس و اشاره به همین قسم است آیه فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به (بقره/۸۹) و کفر معانده آن است که او نسبت به خدا اعتراف قلبی و اقرار زبانی دارد ولی از روی حسادت و بغی، به آن چه می‌گوید و اقرار می‌کند، متدین نباشد مانند کفر ابوجهل و اشخاص مشابه او. و کفر نفاق در مورد فردی است که اقرار زبانی دارد ولی در قلب خود انکار می‌کند. (لسان العرب، ۱۲/ ۱۱۹)

همان طور که پیداست، هیچ یک از این عناوین و اقسام بر زنان مورد بحث، یعنی آنان که نسبت به دین اسلام، فاقد شناخت و بصیرتند و در ضمن نسبت به هیچ‌یک از آیین‌های بت‌پرستی و غیر الهی، تعلق خاطر ندارند و ابراز عقیده نمی‌کنند، صادق نیست، در حقیقت این گونه افراد، نه مسلمان‌اند و نه کافر و به تعبیر روایات رسیده از امامان اهل بیت علیهم السلام در زمره مستضعفان محسوب می‌شوند.

بر اساس روایتی که با سند صحیح از عمر بن ابان نقل شده وی می‌گوید: «از امام صادق (ع) درمورد مستضعفان پرسیدم. فرمود: ایشان، اهل ولایت هستند. عرض کردم: کدامین ولایت؟ فرمود: مقصودم ولایت در دین نیست، بلکه نظرم به ولایت در ازدواج و از یک دیگر ارث بردن و معاشرت است. ایشان، نه در زمره مؤمنان هستند و نه درگروه کافران.»[1] (کلینی، ۱/ ٤۰۵؛ نیز ر.ک: صدوق، معانی الاخبار، ۲۰۲؛

[1]. «سألت اباعبدالله (ع) عن المستضعفین فقال: هم اهل الولایة، فقلت: أیّ ولایة؟ فقال: اما انها لیست بالولایة فی الدین ولکنها الولایة فی المناکحه والموارثة والمخالطه، وهم لیسوا بالمؤمنین ولا الکفار»

حر عاملی، ۲۰/ ۵۵۷؛ نوری، ١٤/ ٤٤٢)

در روایتی از یونس بن یعقوب نیز آمده است که وی گفت: «به امام صادق (ع) عرض کردم: ما می‌گوییم: مردم، بر دوقسمند: کافر ومؤمن. حضرت فرمود: پس کجایند آنان که کار نیک را با کار بد درآمیختند (از هر دو سنخ انجام دادند)؟ وکجایند کسانی که امید به کار خدا دارند.»[۲] (حر عاملی، ۲۰/ ۵۵۷)

سخن حضرت در این روایت، اشاره به آیاتی مانند « وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا» (توبه/۱۰۲) «و آخرون موجون لأمر الله» (توبه/۱۰٦) است.

این‌که افراد مزبور، نه کافرند و نه مسلمان بلکه تشکیل دهنده گروه سومی با عنوان مستضعفان هستند، با روایات دیگر نیز تایید می‌شود، برای نمونه به نقل از زراره می‌خوانیم که وی گفت: «از امام باقر (ع) در مورد معنای مستضعف پرسیدم، فرمود: مستضعف کسی است که نه راه چاره‌ای به سوی کفر می‌یابد تا کافر شود و نه راهی به سوی ایمان، یعنی نه می‌تواند ایمان آورد و نه می‌تواند کفر ورزد، مانند کودکان و مردان و زنانی که به لحاظ عقلی، مانند کودکان هستند. از این افراد، قلم تکلیف برداشته شده.»[۳] (کلینی، ۲/ ٤۰٤؛ قمی، ۱/ ١٤٩؛ مجلسی، ٦٩/ ۱۵۷)

از روایات این باب استفاده می‌شود آن گاه این‌گونه اشخاص از زمره مستضعفان خارج می‌شوند که نسبت به اختلاف ادیان و مذاهب، نوعی شناخت (هرچند نسبی) پیدا کنند.

در روایتی با سند صحیح از ابوبصیر می‌خوانیم: «قال ابوعبدالله (ع): من عرف اختلاف الناس فلیس بمستضعف.» (کلینی، ۲/ ٤۰۵؛ نیز ر.ک: صدوق، معانی الاخبار، ۲۰۱)

امام صادق (ع) فرمود: «هرکس اختلاف (دینی میان) مردم را بشناسد، مستضعف نیست.»

نیز در روایتی از علی بن سویید آمده است که وی گفت از امام کاظم (ع) در مورد ضعفاء پرسیدم، حضرت در پاسخم نوشت: «ضعیف کسی است که حجت به او نرسیده و نسبت به اختلاف (دینی مردم) فاقد شناخت است، پس هرگاه به این امر، شناخت پیدا کرد، مستضعف نیست.»[٤] (کلینی، ٤۰٦/۱)

گاه در روایات، از مستضعفان فکری، به گونه‌ای دیگر تعبیر شده است، از جمله در روایت موثقه حمران بن اعین می‌خوانیم: «حمران می‌گوید: یکی از خویشانش، تصمیم به ازدواج داشت، ولی برای این

---

[۲] . «قلت لابی عبدالله (ع): انا نقول: ان الناس علی وجهین: کافر و مؤمن، فقال: فاین الذین خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا؟ وأین المرجون لامرالله؟ أین عفوالله؟»

[۳] . «سألت اباجعفر (ع) عن المستضعف فقال: هو الذی لایهتدی حیلة الی الکفر فیکفر ولا یهتدی سبیلا الی الایمان لا یستطیع أن یؤمن ولا یستطیع أن یکفر، فهم الصبیان ومن کان من الرجال والنساء علی مثل عقول الصبیان مرفوع عنهم القلم.»

[٤] . «الضعیف من لم ترفع الیه الحجة ولم یعرف الاختلاف، فاذا عرف الاختلاف فلیس بمستضعف.»

منظور، زن مسلمانی که با او توافق (فکری و عقیدتی) داشته باشد، نمی‌یافت، من این موضوع را با امام صادق (ع) در میان نهادم. حضرت فرمود: نظرت در مورد زنان کوته‌فکر و کم‌خرد چیست که شناختی (نسبت به امور حق وباطل) ندارند؟»[۵] (کلینی، ۵/ ۳٤۹)

مقصود حضرت آن است که شخص مزبور، می‌تواند در این موقعیت، با چنین زنی ازدواج کند.

به هر حال می‌توان افزون بر آن‌چه گذشت، از دو روایت ذیل نیز به عنوان تایید کننده جواز ازدواج با زنان مورد بحث استفاده کرد.

روایت نخست روایتی است که بر اساس نقل علی بن رئاب در بردارنده گفتگویی میان زراره و امام صادق (ع) در باب ازدواج است. وی می‌گوید: «زراره بر امام صادق (ع) وارد شد، حضرت از او پرسید: زراره! ازدواج کرده‌ای؟ عرض کرد: خیر. امام پرسید: مانعت از این کار چیست؟ زراره گفت: زیرا نمی‌دانم شما ازدواج با زنان عامه را خوش دارید یا خیر. امام فرمود: پس چگونه در حالی که جوان هستی، بر مجرد بودن صبر می‌کنی؟ زراره گفت: کنیزانی می‌خرم (و از این راه، رفع نیاز می‌کنم) حضرت فرمود: از کجا ازدواج با کنیزان برایت نیکو آمد؟ زراره گفت: زیرا اگر کنیز کارش به نظرم ناپسند آمد، او را می‌فروشم. امام فرمود: من از این جهت پرسش نکردم، سؤال من این بود که از کجا (وبه چه دلیل) ازدواج با کنیز را پسندیدی؟ زراره گفت: پس دستور می‌دهی (با زن آزاد) ازدواج کنم؟ امام فرمود: اختیار با تو است. (این گفتگو ادامه می‌یابد تا آن گاه که زراره، سبب ازدواج نکردن خود را چنین ابراز می‌دارد) خداوند عزوجل فرمود: پس دسته‌ای از شما کافر هستید و دسته‌ای مؤمن (مردم از این دوگروه بیرون نیستند.) حضرت فرمود: پس بادیه نشینان کجایند؟ و مؤلفة قلوبهم کجا هستند؟ و کجایند کسانی که کار نیک را با کار بد درآمیختند و آنان که وارد بهشت نشدند ولی طمع دارند وارد آن شوند؟»[٦] (کشی، ۱٤۱؛ حر عاملی، ۲۰/ ٥٦۰)

روایت دوم را خود زراره نقل می‌کند، وی می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود: «از شکاکین زن بگیرید، ولی به ایشان زن ندهید، چرا که زن، از رفتار مرد تأثیر می‌پذیرد و شوهر او را وادار به (گرویدن) به دین خود می‌کند.»[۷] (کلینی، ۵/ ۳٤۹؛ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۳/ ٤۰۸؛ علل الشرائع، ۲/ ٥۰۲؛ نیز ر.ک:

---

[۵] . «کان بعض اهله یرید التزویج فلم یجد امرأة مسلمة موافقة فذکرت ذلک لابی عبدالله (ع) فقال: اینانت من البله الذین لا یعرفون شیئا.»

[٦] . «دخل زرارة علی ابی عبدالله (ع) فقال: یا زراره! متأهل انت؟ قال: لا. قال: وما یمنعک من ذلک؟ قال: لانی لا اعلم تطیب مناکحة هؤلاء ام لا؟ فقال: فکیف تصبر وانت شاب؟ قال: اشتری الاماء. قال: ومن أین طاب لک نکاح الاماء؟ قال: لانّ الأمه ان رابنی من امرها شیء بعتها. قال: لم أسألک عن هذا ولکن سألتک من أین طاب لک فرجها؟ قال: فتأمرنی أن أتزوج؟ فقال: ذلک الیک ... قال زراره: قال الله عزوجل: فمنکم کافر ومنکم مؤمن. فقال: فأین اصحاب الاعراب؟ وأین المؤلفة قلوبهم؟ وأین الذین خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا وأین الذین لم یدخلوها وهم یطمعون؟

[۷] . «تزوجوا فی الشکاک ولا تزوجوهم، فانّ المرأة تأخذ من ادب زوجها و یقهرها علی دینه.»

طوسی، تهذیب الاحکام، ۷/ ۳۰٤؛ الاستبصار، ۳/ ۱۸٤؛ اشعری، ۱۲۸)

البته ممکن است مورد بیشتر این روایات، زنان مسلمان فاقد اعتقاد به امامت و ولایت ائمه اهل بیت علیهم السلام باشد ولی می‌توان از مجموع آن‌ها استفاده کرد که شریعت سمعه و سهلهٔ اسلامی، در مورد ازدواج با آن دسته از نامسلمانان، حساسیت و اهتمام خاص دارد که کفر را شعار خویش قرار داده‌اند و نسبت به آن، اعتقاد دارند و از آن دفاع می‌کنند و تمامی یا برخی از امور مورد اعتقاد مسلمانان را انکار می‌کنند ولی نسبت به وصلت با زنان بی بصیرت یا کم بصیرتی که نسبت به هیچ دین و مذهبی شناخت ندارند و یا اساسا از اختلافات دینی و مذهبی، بی‌اطلاع‌اند، حساسیت و مخالفتی ندارد.

اما به لحاظ حکم ثانوی، می‌توان با تمسک به قانون عسر و حرج که مبتنی بر دلیل‌هایی متعدد از جمله آیه « و ما جعلَ علیکم فی الدینِ منْ حرج» (حج/۷۸) است، ازدواج در فرض مورد بحث را جایز دانست. از دلیل‌های عام این قانون استفاده می‌شود که حکم اولی هر امری که مستلزم مشقت و تنگی باشد، به وسیله این قانون برداشته می‌شود؛ هرچند مقدار عسر وحرج، به حد ما لا یطاق نرسد وموجب اختلال نظام نگردد.

برای نمونه در روایت حمزة بن طیار از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «وقتی در همه امور می‌نگری، هیچ کس را (از جهت عمل به احکام آن‌ها) در تنگنا و دشواری نمی‌بینی.»[۸] (کلینی، ۱/ ۱٦٤)

در روایت ابی بصیر ازامام صادق (ع) که یکی دیگر از دلیل‌های قاعده یاد شده است، این جمله جلب توجه می‌کند: «فانّ الدین لیس بمضیق.» (حر عاملی، ۱/ ۱٦۳) «بی تردید عمل (به احکام) دین، سخت و همراه با تنگنا نیست.»

همان‌گونه که از نصوص فوق استفاده می‌شود، قانون «لا حرج»، قلمرو و مجرایی عام دارد و تا آن‌گاه که قانونی مهم‌تر و مصلحتی قوی‌تر با آن مقابله نکند، دست برداشتن از آن وجهی ندارد، به ویژه اگر نفی حرج در این قانون را عزیمه و عمل بر طبق آن را لازم بدانیم، چنان که گروهی از فقها بر همین نظرند، از جمله صاحب جواهر که در مساله واجب نبودن روزه بر شخص پیر می‌نویسد: «حکم واجب نبودن روزه در این‌جا و مانند آن، عزیمه است نه رخصت، زیرا بدیهی است که مدرک این حکم، قانون نفی حرج و مثل آن است که تکلیف را بر می‌دارد.» (صاحب جواهر، ۱۷/ ۱۵۰)

البته باید دانست هر مقدار مشقت وحرج، نمی‌تواند تمسک به این قانون را روا سازد و به موجب آن، حکم به حلال بودن ازدواج با زنان مورد بحث کرد، بلکه این مشقت باید شدید و درخور توجه باشد، به گونه‌ای که به حسب عادت، قابل تحمل نباشد، همان طور که فقها نیز این قید را در برخی مباحث مرتبط

---

۸ . «اذا نظرت فی جمیع الاشیاء لم تجد أحدا فی ضیق.»

با این قاعده، مورد توجه قرار داده‌اند، برای نمونه، صاحب جواهر، در مساله جایز بودن تیمم هنگام ترس از بروز برخی بیماری‌ها، بیانی دارد که فشرده آن چنین است:

«بر اساس ظاهر مطلق بودن کلمات بسیاری از فقها، بلکه چنان که برخی بدان تصریح کرده‌اند، فرق نمی‌کند مرض و بیماری در مساله مورد بحث، شدید باشد یا ضعیف. ولی گفتن این سخن بسیار مشکل است، زیرا تنها دلیلی که برای این حکم می‌یابیم، عموم‌های قانون عسر وحرج است و روشن است که در تحمل مرض و بیماری ناچیز، عسر و حرجی نیست و شاید به همین سبب، علامه در کتاب منتهی، بیماری را به شدید بودن آن مقید کرده است و گروهی از فقهای پس از وی مانند محقق ثانی در جامع المقاصد، شهید ثانی در روض الجنان و فاضل هندی در کشف اللثام آن را اختیار کرده‌اند و بازگشت سخن گروه دیگری از فقها نیز که بیماری را مقید کرده‌اند به آن چه که به حسب عادت، تحمل نمی‌شود، به سخن ماست، پس اقوا این است که در مساله مورد بحث، بسنده کنیم به بیماری شدیدی که به حسب عادت، تحمل کردن آن، مشقت آور است.» (صاحب جواهر، ٤١١/٥-١١٣)

بررسی دلیل‌های ممنوع بودن

حال که روشن شد تعبیرات فقها در زمینه حرمت ازدواج مسلمان با کافران غیرکتابی، از زنان مورد بحث انصراف دارد و نیز دانستیم که می‌توان با تمسک به قاعده لاحرج، جایز بودن ازدواج را در این فرض، مورد تاکید قرار داد، مناسب است به بررسی دلیل‌هایی بپردازیم که فقها با تمسک به آن‌ها، فتوا به ممنوع بودن ازدواج با زنان غیر اهل کتاب داده‌اند تا روشن شود آیا این دلیل‌ها، فرض مورد بحث را شامل می‌شوند یا خیر. البته دلیل‌های یاد شده، همه ناظر به حکم اولی مساله هستند، پس روشن است که بر فرضی هم که این دلیل‌ها، شامل مورد بحث ما شوند، دلیل‌های قاعده عسر وحرج بر آن‌ها تقدم دارند، چرا که این قاعده، بیانگر حکم ثانوی مسأله است.

اجماع

در آغاز بحث، با کلمات و تعبیرات فقها آشنا شدیم و دیدیم برخی از ایشان در حکم مساله، ادعای اجماع کرده‌اند. ولی آن چه معقد این اجماع را تشکیل می‌دهد، عناوین «الوثنی»، «الکافرة»، «المشرکه» و مانند آن‌ها است، بلکه تعبیر فاضل هندی چنین است: «ولیس له أن یتزوج بکافرة حربیة اجماعا من المسلمین.» (کشف اللثام، ۷/ ٨٤)

همان‌گونه که پیدا است همه این عناوین، ظهور در افرادی دارند که به کفر و شرک خود اعتقاد دارند و

نسبت به آن ابراز تدین می‌کنند، بلکه عنوان اخیر، اختصاص به گروهی دارد که حاضرند در دفاع از آیین و مصالح خود، وارد جنگ با مسلمانان شوند.

به دیگر سخن، از آن جا که اجماع، دلیل لبی و فاقد لسان است، باید به قدر یقینی آن تمسک کرد و قدر یقینی آن، کافرانی است که اشاره شدو فرض مورد بحث را نمی‌گیرد.

افزون بر این، به نظر می‌رسد اجماع یاد شده، مدرکی است، زیرا آیات و روایاتی صریح، بیانگر حکم مساله هستند و گویا همین آیات و روایات، مستند این حکم هستند و اجماع نیز بر اساس آن‌ها، شکل گرفته است.

آیات

در کلمات فقها، شاهد استدلال ایشان به دو آیه ذیل بر حرمت ازدواج با کافران غیرکتابی هستیم:

۱- «ولاتنكحوا المشركات حتى يؤمنّ ولأمة مؤمنة خير من مشركةٍ» (بقره/۲۲۱) «وبا زنان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید! کنیز با ایمان، از زن آزاد مشرک بهتر است...»

در این آیه، به صراحت از ازدواج با زنان مشرک نهی شده و هرچند در شمول آن نسبت به زنان اهل کتاب تردید است ولی به طور مسلم، قدر یقینی آن، زنان غیرکتابی است و بنابراین به سبب نص بودن آن، مهم‌ترین دلیل بر حرام بودن ازدواج بازنان غیرکتابی محسوب می‌شود.

ولی نکته درخور توجه این که بر حسب برخی روایات، آیه فوق، با آیه ۵ سوره مائده منسوخ شده است، متن آیه چنین است: «اليوم أحل لكم الطيبات وطعام الذين أوتوا الكتاب حلٌ لكم وطعامكم حلٌ لهم والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذين أوتوا الكتاب من قبلكم إذا آتيتموهن أجورهن»، «امروز خوراکی‌های پاکیزه برای شما حلال گردید و خوراک اهل کتاب برای شما مسلمانان و خوراک شما برای آنان حلال است و ازدواج با زنان پاک و مسلمان و (نیز) زنان پاک اهل کتاب برای شما روا است، اگر مهرشان را بپردازید.»

در تفسیر علی بن ابراهیم می‌خوانیم: «فقوله: «ولاتنكحوا المشركات حتى يؤمن» منسوخ بقوله: «والمحصنات...» وقوله: «ولا تنكحوا المشركات» على حاله لم ينسخ» (قمی، ۷۲/۱)

صاحب جواهر، عبارت یاد شده را در حد یک روایت، محترم می‌شمارد و در بیان ارزش آن می‌نویسد: «گرچه علی بن ابراهیم، این سخن را به هیچ یک از معصومان علیهم السلام نسبت نداده است، اما گویا وی این عبارت را از ایشان گرفته است. شاهد این سخن، روش محدثان است، به ویژه محدثانی که شیوه آنان، نقل روایات از متون اخبار با حذف سندهای آن‌هاست.» (صاحب جواهر، ۳/ ۳٤)

با فرض منسوخ بودن آیه، دیگر نمی‌توان از آن، به عنوان دلیلی بر حرام بودن ازدواج با زنان غیرکتابی یاد کرد مگر این‌که بگوییم مقصود از نسخ در این روایت «تخصیص» است و چنین سخنی، با توجه به استعمالات پیشینیان و نیز روایات فراوانی که در آن‌ها، از کلمه نسخ، اراده تخصیص شده، دور به نظر نمی‌رسد و روشن است که در صورت تخصیص، حجت بودن آیه بر حرام بودن ازدواج با زنان غیرکتابی، همچنان پابرجا است.

افزون بر این، قبول منسوخ شدن آیه با تکیه بر خبر واحد، آن هم خبر واحدی که صدورش از معصوم (ع) جای تردید است، قابل قبول نیست زیرا برای اثبات این مهم، به دلیلی قطعی مانند خبر متواتر نیازمندیم.

ولی با این همه همانگونه که پیش‌تر توضیح دادیم، تعبیراتی مانند «المشرکات»، «الکافرات» در عرف شرع و فرهنگ قرآنی و نیز برحسب گفته‌های واژه شناسان، ظهور در کسانی دارد که نسبت به شرک و کفر، تدین و اعتقاد دارند و عقاید حقه را مورد انکار قرار می‌دهند. جمله «اولئک یدعون الی النار» در ذیل همین آیه نیز، این نکته را تایید می‌کند و بر این اساس می‌توان گفت زنان مورد بحث، مشمول این آیه نیستند.

۲- جمله « ولا تمسکوا بعصم الکوافر»، «همسران کافر را در همسری خود نگه ندارید.» در آیه ۱۰ از سوره ممتحنه، با این استدلال که نهی در این جمله، به باقی ماندن شخص مسلمان بر عقد ازدواج با همسر کافر و غیرکتابی خود تعلق گرفته است.

صاحب جواهر در بیان چگونگی استدلال به این آیه می‌نویسد: «عصم جمع عصمت است و آن عبارت است از چیزی که به واسطه آن، انسان، حفظ می‌شود از قبیل عقد یا ملک، زیرا زن، به وسیله ازدواج با یک مرد، از دیگر مردان حفظ می‌شود؛ و «کوافر» جمع کافره است. پس مقصود خداوند در آیه این است که مردان باایمان و مسلمان را از باقی ماندن بر نکاح زنان کافره، برحذر دارد زیرا با اسلام آوردن مرد، عصمت بین او وهمسرش بریده می‌شود (وبه صورت دو مرد و زن بیگانه در می‌آیند.)» (صاحب جواهر، ۲۹/۳۰)

پاره‌ای احادیث نیز این برداشت صاحب جواهر را تایید می‌کند، از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم، در ذیل آیه یاد شده، به نقل ازامام باقر (ع) آمده است: «هر مرد مسلمانی که همسری کافر یعنی زنی غیرمسلمان دارد، می‌بایست اسلام را بر وی عرضه کند، اگر آن را پذیرفت، همسری ایشان پابرجاست، در غیر این صورت، زن، همسر او نخواهد بود (چرا که) خداوند از نگاه داشتن او نهی نموده است.»[۹] (قمی،

۹ . «من کانت عنده امرأة کافرة یعنی علی غیر ملة الاسلام وهو علی ملة الاسلام فلیعرض علیها الاسلام، فان قبلت فهی امرأته، و الا فهی بریئة منه، فنهی الله ان یستمسک بعصمتها.»

(۳۶۳/۲)

ولی در پاسخ این استدلال می‌توان گفت مورد این آیه، نهی از استمرار بر ازدواج گذشته است و در آن، سخنی از ازدواج ابتدایی که مورد بحث ما است به میان نیامده مگر آن که گفته شود این امر، منافاتی با استدلال فوق ندارد چرا که اگر به موجب آیه فوق، ادامه همسری این مرد و زن، مجاز نباشد و خواست شارع، جدایی آن دو از یکدیگر باشد، با این‌که این جدایی، چه بسا با عسر و حرج و بروز مشکلات فراوان در زندگی مرد تازه مسلمان و فرزندان او همراه گردد، پس ازدواج ابتدایی که ترک آن، آسان‌تر و با مشکلات و پیامدهای کمتری همراه است، به طریق اولی جایز نیست.

با این همه می‌توان گفت این آیه نیز از زنان مورد بحث انصراف دارد چرا که مورد آن، زنان مشرک و بت پرست مکه است که در کنار مردان خود، جبههٔ مقابل اسلام را تشکیل می‌دادند و نسبت به امور مشرکانه و کفرآمیز خود اعتقاد داشتند. متن کامل آیه چنین است: «ای کسانی که ایمان آورده (و به مدینه هجرت کرده‌اید) هرگاه آن دسته از زنان که (در مکه باقی مانده و) ایمان آورده‌اند به شما پیوستند، آنان را مورد امتحان قرار دهید (اگرچه) خداوند نسبت به ایمان داشتن آنان آگاه‌تر است. اگر پس از امتحان، آنان را باایمان یافتید، دیگر آنان را به سوی کافران برنگردانید (چرا که) نه ایشان برای آنان حلال‌اند و نه آنان برای ایشان و آن مالی را که کافران (به عنوان مهر به ایشان) پرداخته‌اند، به آنان بدهید و شما می‌توانید با این زنان، در صورت پرداخت مهرشان ازدواج کنید و (اما هرگز) همسران کافر (خود که ایمان نیاورده وهم چنان بر شرک و بت پرستی باقی مانده‌اند و هجرت نکرده‌اند) را در همسری خود نگه ندارید و (اگر این زنان به ازدواج مشرکان درآمده‌اند، از آن مشرکان) بخواهید که آن چه را که (به عنوان مهریه به ایشان) پرداخته‌اید، به شما بدهند.»[۱۰]

روایات

درخصوص زنان غیر اهل کتاب، به دو روایت ذیل بر می‌خوریم:

۱- «حفص بن غیاث می‌گوید: برخی از برادرانم، طی نامه‌ای از من خواست پرسش‌هایی را با امام صادق (ع) در میان نهم، من نیز از آن حضرت، در مورد حکم اسیری پرسیدم که در دارالحرب اقدام به ازدواج کند، حضرت فرمود از این کار کراهت دارم، پس اگر چنین کاری را در سرزمین روم (که مردم آن اهل کتاب‌اند) انجام دهد، حرام نیست، بلکه عمل او، ازدواج محسوب می‌شود؛ اما برای او چنین کاری در

---

۱۰. «یا أیها الذین آمنوا إذا جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهنّ الله أعلم بإیمانهنّ فإن علمتموهنّ مؤمنات فلا توجعوهنّ إلی الکفار لا هنّ حلّ لهم ولا هم یحلون لهنّ وآتوهم ما أنفقوا ولا جناح علیکم أن تنکحوهنّ إذا آتیتموهنّ أجورهنّ ولا تمسکوا بعصم الکوافر واسألوا ما أنفقتم ولیسألوا ما أنفقوا ذلکم حکم الله یحکم بینکم والله علیم حکیم.»

سرزمین ترک و دیلم و خزر، حلال نیست.»[11] (طوسی، تهذیب الاحکام، ۷/ ۳۹۹)

گویا مردم این مناطق سه گانه را کافران غیرکتابی تشکیل می‌داده‌اند، به همین سبب، امام (ع) زن گرفتن از آنان را روا ندانسته است.

ولی همان‌گونه که پیدا است، این روایت، ضعف سندی دارد و اعتبار برخی از راویان آن، مورد گفتگوی رجالیان است، از جمله قاسم‌بن محمد که این نام، بین افرادی چند مشترک است، افرادی که برخی از آنان توثیق نشده‌اند و برخی از آنان نیز مجهول‌اند (ر.ک: نجاشی، ۳۱۵؛ طوسی، الفهرست، ۳۱۰) حفص‌بن غیاث نیز توسط برخی از رجال شناسان مهم مانند نجاشی توثیق نشده است (ر.ک: نجاشی، ۱۳٤) و بسیاری او را عامی مذهب دانسته‌اند (ر.ک: طوسی، رجال طوسی، ۱۳۳؛ اختیار معرفة الرجال، ۲/ ٦۸۸؛ زنجانی، الجامع فی الرجال، ۱/ ٦٥۱) افزون بر این، مورد روایت، اسیری است که در دست کافران حربی گرفتار آمده و حکم چنین شخصی، می‌تواند با حکم مسلمانی که آزادانه در میان نامسلمانان غیرحربی، زندگی می‌کند متفاوت باشد.

۲- «امام سجاد (ع) فرمود: برای اسیر (مسلمان) مادامی که در چنگ مشرکان گرفتار است، ازدواج حلال نیست، مبادا دارای فرزندی شود و آن فرزند پیش آنان، کافر باقی بماند.»[12] (طوسی، تهذیب الاحکام، ٦/ ۱٥٥)

باید گفت این روایت نیز از لحاظ سندی، فاقد اعتبار است؛ زیرا در سند آن قاسم‌بن محمد قرار دارد که در بارهٔ او توضیح دادیم نیز در این سند، اوزاعی و زهری قرار دارند که عامی مذهب می‌باشند و در منابع رجالی شیعه و تایید آنان ثابت نشده. افزون بر این که احتمال می‌دهیم حکمی که در این روایت آمده، مخصوص مورد آن یعنی شخص اسیری باشد که در دست دشمنان اسلام گرفتار آمده و نسبت به اسلام و کفر فرزندان خود، اختیار و نظارت کافی ندارد. تحلیلی که در انتهای روایت آمده یعنی «مخافة ...» هم تاییدی به این احتمال است و به هر حال چنان که گذشت، تعبیر «المشرکین» ظهور در افرادی دارد که نسبت به عقاید شرک آمیز خود، اعتقاد و پایبندی دارند و غیر آن را انکار می‌کنند.

بر فرض هم که این نکات، مورد مناقشه قرار گیرد و این دو روایت را دلیل بر حرام بودن ازدواج با زنان مورد بحث بدانیم، دلیل‌های قانون ثانوی عسر و حرج، بر آن‌ها تقدم دارد.

---

[11] . «محمدبن الحسن باسناده عن محمدبن علی بن محبوب عن القاسم بن محمد عن سلیمان بن داود عن ابی ایوب عن حفص بن غیاث قال: کتب بعض اخوانی أن أسأل اباعبدالله (ع) عن مسائل فسألته عن الاسیر هل یتزوج فی دارالحرب؟ فقال: أکره ذلک، فان فعل فی بلاد الروم فلیس هو بحرام هو نکاح، واما فی الترک و الدیلم و الخزر فلایحل له ذلک.»

[12] . «محمدبن الحسن عن علی بن النعمان عن علی بن محمد عن القاسم بن محمد عن سلیمان بن داود المنقری عن عیسی بن یونس عن الاوزاعی عن الزهری عن علی بن الحسین (ع) قال: لا یحلّ للاسیر أن یتزوج مادام فی ایدی المشرکین مخافة أن یولد له فیبقی ولده کافرا فی ایدیهم.»

فرع دوم

مردی با داشتن همسری کافر و در ضمن غیرکتابی (البته به معنایی که مورد بحث است) مسلمان می‌شود و جدایی وی از همسرش، به سبب بروز اختلال و نابسامانی در زندگی خود و فرزندانش و یا به علت فراهم نبودن زمینه ازدواج با فردی مسلمان، یا اهل کتاب و یا به هر دلیل دیگر، مستلزم عسر و حرج شدید است، آیا این شخص می‌تواند بر عقد ازدواج خود باقی بماند؟

با توضیحی که در مورد قانون ثانوی عسر و حرج در فرع نخست دادیم، روشن می‌شود این فرض نیز می‌تواند مشمول قانون یاد شده باشد و به وسیله دلیل‌های آن، آیات و روایات ممنوع بودن را بر فرض آن‌که شامل زنان مورد بحث بشوند، به موارد غیرحرجی، محدود کنیم. به ویژه اگر فرد مورد نظر در این مساله، اطمینان دارد یا احتمال می‌دهد که در صورت جدانشدن از همسرش، وی نیز به تدریج اسلام خواهد آورد.

در پیوند با این مساله، روایاتی نیز در اختیار داریم که هرچند از اسنادی معتبر برخوردار نیستند ولی می‌توان از آن‌ها، به عنوان تایید کننده بهره گرفت، از جمله در کتاب دعائم الاسلام به نقل از پیامبر (ص) آمده است: «هرگاه شخص مشرکی که دارای همسری مشرک است، اسلام اختیار کند، می‌تواند همسرش را پیش خود باقی گذارد، اگر نسبت به او تمایل دارد، شاید خداوند، زن را (نیز) هدایت فرماید.»[۱۳] (نعمان بن محمد، ۲/ ۲۵۰؛ نیز ر.ک: نوری، ۱٤/ ٤۳٦)

نیز در کتاب مزبور، به نقل از امام علی (ع) آمده است: «هرگاه مردی که همسرش مشرک است، اسلام آورد، چنان‌چه همسرش نیز اسلام آورد، هر دو برعقد ازدواج باقی هستند واگر زن اسلام نیاورد و مرد، باقی ماندن او را پیش خود اختیار کند، باز هم مرد می‌تواند زن را بر عقد ازدواج خود باقی گذارد.»[۱٤] (همان)

نیز صاحب کتاب مزبور، به نقل از امام صادق (ع) می‌نویسد: «هرگاه کافر حربی، به کشور اسلام بیاید و اسلام آورد، سپس همسرش به او ملحق گردد، این دو بر عقد خود باقی هستند.»[۱۵] (نعمان بن محمد، ۲/ ۲۵۱؛ نیز ر.ک: نوری، همان) از این روایات به عنوان تایید کننده نام بردیم زیرا افزون بر ضعف سندی آن‌ها، محتمل است مقصود از مشرک در آن‌ها و نیز مورد روایت اخیر، کافر کتابی باشد که باقی ماندن او بر ازدواج خود، پس از اسلام آوردن، مورد قبول فقها است.

نتیجه‌گیری

هرچند بر اساس فتوای رایج و مورد اتفاق همه فقهای اسلام در طول تاریخ، ازدواج مرد مسلمان با زنان

---

[۱۳]. «اذا أسلم المشرک وعنده امرأة مشرکة فلا بأس بأن یدعها (عنده) إن رغب فیها، لعل الله أن یهدیها.»

[۱٤]. «اذا أسلم الرجل وامرأته مشرکة، فان أسلمت فهما علی النکاح، وان لم تسلم واختار بقاءها أبقاها علی النکاح ایضا.»

[۱۵]. «اذا خرج الحربی الی دارالاسلام فأسلم ثم لحقته امرأته فهما علی النکاح.»

کافری که اهل کتاب محسوب نمی‌شوند، جایز نیست و این فتوا، مبنی بر اجماع، شماری از آیات و برخی از روایات است، ولی روشن شد این دلیل‌ها، شامل مرد مسلمانی نمی‌شود که در ممالک غیراسلامی زندگی می‌کند و نیاز ضروری به همسر دارد به گونه‌ای که در صورت ترک ازدواج، به عسر و حرج شدید می‌افتد و برای او امکان ازدواج با بانوی مسلمان یا اهل کتاب هم وجود ندارد و از این رو، اقدام به ازدواج با زنی می‌کند که نه مسلمان است و نه اهل کتاب و در ضمن با اسلام هم دشمنی ندارد، بلکه از اساس، این دین را نمی‌شناسد و نسبت به تکثر و اختلاف ادیان و مذاهب، فاقد شناخت است و به دیگر سخن، عنوان «کافر غیرکتابی» از چنین زنی انصراف دارد و مربوط به فردی می‌شود که به کفر و شرک اعتقاد دارد و نسبت به آن، ابراز تدین می‌کند. این گونه زنان، از نگاه روایات رسیده از امامان اهل بیت علیهم السلام، نه مسلمان‌اند و نه کافر، بلکه در زمره «مستضعفان» محسوب می‌شوند و ازدواج با آنان، در صورت ضرورت جایز است و برفرض هم که نتوان جواز ازدواج با این دسته از زنان را به لحاظ حکم اولی، اثبات کرد، جایز دانستن این کار با تکیه بر قانون ثانوی عسر و حرج، خالی از هرگونه اشکال است و همچنین است حکم مردی که با داشتن همسری کافر و در ضمن غیرکتابی (به مفهومی که گذشت) مسلمان می‌شود ولی جدایی او از همسر غیرمسلمانش، مستلزم عسر و حرج شدید و یا مشکلات و پیامدهای سوء دیگر است.

منابع

قرآن کریم

ابن ادریس، محمد بن احمد، ***السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی***، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱٤۱۱ ق.

ابن بابویه، محمدبن علی، ***علل الشرایع***، قم، انتشارات مکتبة الداوری، بی‌تا.

________________، ***معانی الاخبار***، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳٦۱.

________________، ***من لایحضره الفقیه***، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱٤۱۳ ق.

ابن براج، عبدالعزیز بن نحریر، ***المهذب***، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱٤۰٦ ق.

ابن حزم، علی بن احمد، ***المحلی***، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.

ابن حمزه، محمدبن علی، ***الوسیله الی نیل الفضیله***، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۱٤۰۸ ق.

ابن حیون، نعمان بن محمد، ***دعائم الاسلام***، مصر، دارالمعارف، ۱۳۸۵ ق.

ابن زهره، حمزه بن علی، ***غنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع***، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱٤۱۷ ق.

ابن قدامه عبدالله بن احمد، ***المغنی***، بیروت، دارالکتاب العربی، بی‌تا.

ابن منظور، محمدبن مکوم، ***لسان العرب***، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱٤۱٦ ق.

ابو الصلاح حلبی، تقی بن نجم، ***الکافی فی الفقه***، اصفهان، مکتبة امیرالمؤمنین (ع)، ۱٤۰۳ ق.

اشعری، سعد بن عبدالله، ***النوادر***، قم، مؤسسه امام مهدی (عج)، ۱٤۰۸ ق.

حر عاملی، محمد بن حسن، ***وسائل الشیعه***، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ۱٤۰۹ ق.

خطیب شربینی، محمد بن احمد، ***مغنی المحتاج***، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ***مفردات الفاظ القرآن***، بیروت، الدارالسامیه، ۱٤۱۲ ق.

زنجانی، موسی، ***الجامع فی الرجال***، قم، چاپخانه پیروز، ۱۳۹٤ ق.

شهید اول، محمدبن مکی، ***اللمعة الدمشقیه***، بیروت، دارالفکر، ۱٤۱۱ ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام***، تهران، المکتبة الاسلامیه، بی‌تا.

طوسی، محمدبن حسن، ***اختیار معرفة الرجال***، قم، مؤسسة آل البیت علیهم السلام، ۱٤۰٤ ق.

______________، ***الاستبصار***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق.

______________، ***المبسوط فی فقه الامامیه***، تهران، المکتبة المرتضویه، ۱۳۸۷ ق.

______________، ***النهایه فی مجرد الفقه والفتوی***، بیروت، دارالاندلس، بی‌تا.

______________، ***تهذیب الاحکام***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳٦۵.

______________، ***رجال طوسی***، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیة قم، ۱٤۱۵ ق.

______________، ***الفهرست***، قم، انتشارات جامعهٔ مدرسین حوزه علمیه قم، ۱٤۱۷ ق.

علاءالدین کاشانی، ابوبکر بن مسعود، ***بدائع الصنائع***، پاکستان، المکتبة الحبیبیه، ۱٤۰۹ ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***تحریر الاحکام***، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱٤۲۰ ق.

______________، ***قواعد الاحکام***، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱٤۱۳ ق.

علم الهدی، علی بن حسین، ***الانتصار***، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱٤۱۵ ق.

فاضل هندی، محمدبن حسن، ***کشف اللثام***، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱٤۱٦ ق.

فخرالمحققین، محمد بن حسن، ***ایضاح الفوائد***، قم، انتشارات کوشانپور، ۱۳۸۹ ق.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ***القاموس المحیط***، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱٤۱۲ ق.

قمی، علی بن ابراهیم، ***تفسیر قمی***، قم، مؤسسه دارالکتاب، ۱٤۰٤ ق.

کشی، محمد بن عمر، ***رجال کشی***، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳٦۸.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳٦۵.

مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، ***بحار الانوار***، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱٤۰٤ ق.

محقق حلی، جعفر بن حسن، ***شرائع الاسلام***، تهران، انتشارات استقلال، ۱٤۰۹ ق.

مزنی، اسماعیل بن یحیی، ***مختصر المزنی***، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.

مغنیه، محمدجواد، ***الفقه علی المذاهب الخمسة***، تهران، مؤسسه الصادق (ع) للطباعة والنشر، ۱۳۷۷.

مفید، محمد بن محمد، ***المقنعه***، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٠ ق.
نجاشی، احمدبن علی، ***رجال نجاشی***، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٦ ق.
نوری، حسین بن محمدتقی، ***مستدرک الوسائل***، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ١٤٠٨ ق.
نووی، یحیی بن شرف، ***المجموع فی شرح المهذب***، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.